تریبون آزاد جانبازان

فاطمه ناصری از مجروحان ترورهای کور منافقین:

چطور می‌توانم هویت جانبازی‌ام را ثابت کنم؟

بعد از انتشار اولین ستون «تریبون آزاد جانبازان» که بر آن است هر دوشنبه جایگاهی را به جانبازان و ایثارگران عزیز به جهت طرح دغدغه‌هایشان اختصاص دهد، چند تن از جانبازان با سرویس «پایداری» روزنامه جوان تماس گرفتند و به امید پاسخگویی از سوی مسئولان مشکلشان را با ما در میان گذاشتند.

مهمان امروز ستون «تریبون آزاد» فاطمه ناصری است که در جریان اتفاقات و آشوب‌های سال ۶۰ در کشور توسط منافقین مجروح می‌شود. در ادامه اتفاقات آن روز و همچنین طرح مشکلشان را از زبان خانم ناصری می‌خوانیم: سال ۶۰ زمانی که منافقین در کشور بلوا و آشوب به راه می‌انداختند من در شهر قوچان زندگی می‌کردم. روز حادثه بچه‌هایم را برای هواخوردن به پارکی در نزدیکی محل زندگی‌ام برده بودم که اعضای منافقین با صدای بلند در پارک شروع به فحاشی کردند و جلوی بچه‌هایی که مشغول بازی بودند هر حرف زشتی که بلد بودند را به هم می‌زدند.

این کار آنها من را به شدت عصبانی کرده بود. به همین دلیل نزدیکشان رفتم و نسبت به کارشان اعتراض کردم که آنها در جواب دو گلوله به من شلیک کردند. ۱۰ روز در بیمارستانی در شهر مشهد بستری بودم تا رفته‌رفته حالم بهتر شد. بعد از ۱۵ سال از این اتفاق برای پیگیری پرونده‌های درمانم دوباره به مشهد رفتم ولی مسئولان بیمارستان گفتند که به دلیل وضعیت خاص کشور در سال ۶۰ هیچ پرونده‌ای از بیماران وجود ندارد و پرونده‌های پزشکی سال ۶۱ به بعد موجود است. به دلیل شلوغ‌کاری‌های منافقین بیمارانی که در سال ۶۰ در آن بیمارستان بستری می‌شدند هیچ پرونده‌ای از آنها بایگانی نشده و شاید افراد دیگری مانند من که در سال ۶۰ چنین اتفاقی برایشان افتاده درگیر چنین موضوعی باشند. مسئولان بیمارستان هم تأیید کرده‌اند که نه از من و نه از هیچ‌کس دیگری که در آن سال در بیمارستان بستری شده پرونده‌ای وجود ندارد.

چند بار هم از طرف کسانی که آن زمان از ماجرای تیر خوردن من اطلاع داشته‌اند استشهادیه جمع کرده‌ایم ولی باز به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم. همسر من هم بازنشسته نیروی هوایی ارتش است و در جبهه‌های جنگ تحمیلی حضور داشت. به تازگی مطلع شده‌ام که پزشک معالجم در قید حیات است و هنوز در شهر مشهد زندگی می‌کند. آن زمان پزشکم از شهر اهواز به مشهد آمده بود و او مرا جراحی کرد. امیدوارم بتوانم از طریق این ستون پزشک معالج و پرونده‌های پزشکی که در سال ۶۰ مفقود شده بود را پیدا کنم. از مسئولان هم می‌خواهم حتی‌المقدور مرا راهنمایی کنند تا بدانم از چه طریقی می‌توانم نسبت به احراز هویت جانبازی‌ام اقدام کنم. این را هم بگویم که اکنون با گذشت سالیان دراز و بالا رفتن سنم مشکلات ناشی از مجروحیتی که داشتم بیشتر شده است و نیاز به توجهات پزشکی دارم. با توجه به موج گرفتگی همسرم که یک رزمنده بود، اکنون با مشکلات عدیده‌ای دست به گریبان هستیم.

در خصوص مشکل خانم ناصری، ستون تریبون آزاد جانبازان تنها انعکاس دهنده است و لذا هر پاسخ یا اظهار نظری که مراجع ذی‌صلاح ارائه دهند منعکس می‌شود.

به بهانه درگذشت ابوالشهیدین سید مصطفی صادقی

مجاهدانی در قالب یک خانواده

شهید سید علیرضا صادقی نفر اول ایستاده از سمت راست و مرحوم مصطفی صادقی (پدر شهید) نفر اول ایستاده سمت چپ

■ پویان شریعت

سالیان زیادی از روزهای مبارزه و انقلاب و همچنین دفاع مقدس می‌گذرد. حضرت امام روح‌الله همواره برای امروز ما می‌گفتند نگذارید خانواده‌ها و پیشکسوتان جهاد و شهادت در پیچ و خم زندگی روزمره‌مان فراموش شوند. به بهانه درگذشت سید مصطفی صادقی پدر شهیدان علیرضا و حسین صادقی که چند روزی بیش از درگذشتش نمی‌گذرد گفت‌وگویی را با سید مهدی صادقی فرزند آن مرحوم انجام دادیم که خودش نیز از جانبازان دفاع مقدس است. مرحوم سید مصطفی صادقی از انقلابیون و مجاهدان فعال انقلاب اسلامی بود که تمامی فرزندانش را در مسیر حفظ و حراست از نظام اسلامی بسیج کرد و همواره این خانواده در صف اول جهاد و رزمندگی قرار داشتند. متن زیر حاصل گفت‌وشنود «جوان» با عضو جانباز خانواده انقلابی صادقی است که پیش‌رو دارید.

برای شروع یک معرفی اجمالی از پدرتان مرحوم سید مصطفی صادقی برایمان بگویید.

حاج‌آقا متولد تهران بودند. ایشان در کودکی پدر خود را از دست دادند. دوران نوجوانی و بلوغشان در امامزاده یحیی در خدمت آیت‌الله سرخه‌ای بودند. بعد از سال ۳۲ از روحانیت یک مقداری به خاطر کودتای ۲۸ مرداد دل‌چرکین بودند و اعتقاد داشت اگر روحانیت به میدان می‌آمد اینگونه نمی‌شد. بالاخره بعد از سال ۳۲ یکی از دوستان پدر به نام حاج‌احمد فراهانی به پدر می‌گوید یک روحانی در مسجد هدایت سخنرانی می‌کند و منبر می‌رود، شما بیا اگر خوشت نیامد، دیگر نیایید. می‌روند مسجد هدایت. در آن مقطع آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت سخنرانی می‌کردند. ایشان پای درس و منبر آقای طالقانی می‌رفتند که شیفته ایشان می‌شوند. شیفتگی پدر به آقای طالقانی به خاطر موضع‌گیری و سخنرانی‌های شفاف ایشان نسبت به رژیم بود. بعد از فوت آیت‌الله بروجردی بحث انجمن‌های ایالتی پیش می‌آید. هیئت‌های مؤتلفه تشکیل می‌شود و در آن زمان پدر در مسجد جلیلی خدمت آیت‌الله مهدوی‌کنی بودند. جلسات حزب مؤتلفه خانه به خانه برگزار می‌شد و بحث ترور حسنعلی منصور را برنامه‌ریزی می‌کردند. پدر یکی از کسانی بود که جلسه حزب در منزلشان برگزار می‌شد. بعد از حادثه ترور حسنعلی منصور پدر هم دستگیر می‌شود. در بازجویی‌ها گفته بود من آقای طالقانی را مجتهد مسلم می‌دانم و نوشته بود و امضا کرده بود. به هر حال با وساطت یکی از آشنایان، پدر را آزاد کرده بودند. تا آن زمان هیچ‌کس از همکاران پدر باور نمی‌کردند ایشان فعال انقلابی - مذهبی باشد. ایشان در کار دولتی نمی‌رفتند و اعتقاد داشتند نباید برای دستگاهی که منسوب به رژیم است کار کرد.

مادرم با یک فرد انقلابی و مجاهد ازدواج کرده و زندگی تشکیل داده بود. مادرم کسی بود که اعلامیه‌های امام(ره) را در کف ظرف شله‌زرد می‌گذاشت و برای آیت‌الله طالقانی به زندان قصر می‌برد. کسی بود که روز دادگاهی آقای طالقانی به همراه دختر آقای طالقانی جلوی دادسرا کتک خورد و از پله‌های دادسرا به پایین پرت شده بود

پس ایشان به طور جدی در مبارزات رژیم شرکت داشتند؟

بله، بعد از آزادی پدرم، با معرفی آقای طالقانی پدر می‌رود شرکت ایدفو مشغول می‌شود اما همان جا هم در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به همراه حاج رضا تقدسی در کارگاه ریخته‌گری مشغول ساخت قالب‌های نارنجک بودند که ساواک می‌ریزد و حاج آقا تقدسی را دستگیر می‌کند. بعد از آن پدر مجبور می‌شود شرکت را رها کند. در سال ۵۴ با صحبت آقای طالقانی و مهدوی‌کنی وارد بانک رفاه می‌شود. سال ۱۳۵۷ راننده آقای آیت‌الله مهدوی‌کنی می‌شود و ایشان را همراهی می‌کند. بعد از انقلاب هم مرحوم پدرم مأمور شد رفت بنیاد مستضعفان. پارک ارم را به او تحویل دادند. مدتی بعد از آنجا خارج شد و رفت دادستانی خدمت شهید قدوسی. خانه اسدالله علم را به او دادند تا به یتیمان و جنگ‌زده‌ها در آنجا رسیدگی کنند.

پدرتان به جبهه هم رفته بودند؟

بله، خدا بیامرز مدتی بعد از شروع جنگ تحمیلی وارد مرکز پشتیبانی سپاه پاسداران شد که در پایگاه شهید بهشتی بود. والفجر مقدماتی و یک به همراه برادرانم و بنده در جبهه بودیم. وقتی من برگشتم از جبهه حاجی دوباره به جبهه رفت.

سید مجید صادقی نفر سمت راست و سید مهدی صادقی (مصاحبه شونده)

گویا دو تن از برادران شما به شهادت رسیدند، کمی از آنها بگویید.

برادرانم سیدعلیرضا و سیدحسین در سال ۶۲ به فاصله شش ماه از هم به شهادت رسیدند. شهید سیدعلیرضا صادقی در سال ۱۳۴۲ به دنیا آمد. با تشکیل سپاه پاسداران ایشان به گردان دو سپاه وارد شد. ورودی سال ۵۸ بود. مدت چهار سال در جنگ بود که روی هم یک ماه هم در منزل نبود. در حدود ۱۸بار مجروحیت رسمی و به ثبت رسیده داشت. وقتی گردان‌های سپاه به هم ریخت. قبل از عملیات مسلم به همراه حاج‌حسین‌الله کرم به گیلانغرب رفتند و در آنجا ماند. اما برای عملیات‌ها می‌آمد. حتی با حاج‌احمد به لبنان هم رفت. به من می‌گفت اگر جنگ تمام شود می‌رود به سمت لبنان. در تیپ سیدالشهدا (ع) در واحد اطلاعات و عملیات خدمت می‌کرد و در زمان شهادت فرمانده عملیات و قائم مقام قرارگاه شهید دستغیب بود. ۶۲/۶/۲۷ درست شب عید قربان رفت تا نیروهای قم را در یک محور با نیروهای اراک جابه‌جا کند که به شهادت رسید. برادر دیگرم شهید سیدحسین صادقی متولد سال ۱۳۴۴ بود. او در سال ۶۰ به سپاه پاسداران پیوست. سید حسین معاون اطلاعات لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) شده بود. آن هم زمانی که برادر میثمی مسئول اطلاعات لشکر ۱۰ بود. البته پیش از آن، سید حسین جزو نیروهای پادگان ولیعصر(عج) تهران بود اما زمانی که قالب و گردان حاضر در آنجا به هم ریخت، برادرم به تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) به فرماندهی شهید فدوایی آمدند. ایشان در بدو تشکیل وارد تیپ شدند و در آنجا بودند تا شهادت. حسین در عملیات خیبر به شهادت رسید. درست شش ماه بعد از شهادت علیرضا، او هم در ۶۲/۱۲/۱۱ در منطقه خیبر به علیرضا پیوست.

برادرانم سیدعلیرضا و سیدحسین در سال ۶۲ به فاصله شش ماه از هم به شهادت رسیدند. شهید سیدعلیرضا صادقی در سال ۱۳۴۲ به دنیا آمد. با تشکیل سپاه پاسداران ایشان به گردان دو سپاه وارد شد. ورودی سال ۵۸ بود. مدت چهار سال در جنگ بود که روی هم یک ماه هم در منزل نبود. در حدود ۱۸بار مجروحیت رسمی و به ثبت رسیده داشت

شنیدیم خودتان هم جانباز هستید؟ جانبازی و مجروحیت شما در کجا بود؟

جانبازی من برمی‌گردد به تاریخ ۱۷ شهریور ۵۷. پایین‌تر از میدان شهدا بودیم که نیروهای گاردی با تیر مرا زدند. من را به بیمارستان منتقل کردند و یادگاری ماند.

از برادران شهیدتان خاطره خاصی به یاد دارید؟

حسین می‌گفت در والفجر یک چیزی نمانده بود با عراقی‌ها دست به یقه بشویم. اینقدر نزدیک می‌جنگیدیم. گفت وقتی رسیدیم به یک عراقی داد زدم و گفتم لامذهب بزن راحتم کن. عراقی هم من را زد! وقتی اطلاع دادند به بیمارستان چمران شیراز رفتیم. دکتر گلوله کلاش را در آورد و گذاشت لای یک گاز استریل و به مادرم داد. گفت این گلوله‌ای بود که در تن پسرتان بود.

گویا در خانواده صادقی‌ها همگی به نوعی طعم مبارزه را چشیده‌اند؛ مادرتان هم در این امر شرکت داشتند؟

مادرم با یک فرد انقلابی و مجاهد ازدواج کرده و زندگی تشکیل داده بود. مادرم کسی بود که اعلامیه‌های امام(ره) را در کف ظرف شله‌زرد می‌گذاشت و برای آیت‌الله طالقانی به زندان قصر می‌برد. کسی بود که روز دادگاهی آقای طالقانی به همراه دختر آقای طالقانی جلوی دادسرا کتک خورد و از پله‌های دادسرا به پایین پرت شده بود. به هر حال از دامن چنین زن مجاهدی باید مرد و فرزندانش به معراج بروند. او تکلیف را همواره می‌شناخت و می‌دانست به همین خاطر در راه تکلیف همه زندگی‌اش را برای خدا گذاشته است.

مادرتان مخالفتی و واکنشی نسبت به رفتنتان به جنگ نداشت؟

چه مخالفتی؟ ایشان همسر یک فرد انقلابی و مجاهد بود که سراسر زندگی‌شان در قبل از انقلاب معطوف به مبارزه و فرار از دست عاملان رژیم پهلوی و ساواک بود. بعد از اینکه به آرزوی خود رسیدند، یعنی انقلاب به پیروزی رسید، مسائل و مشکلاتی پیش آمد. گفتم برادرمان سیدعلیرضا در بدو تشکیل سپاه پاسداران وارد سپاه شد و با شروع غائله کردستان به همراه شهید علی موحددانش، اصغر وصالی و بقیه بچه قدیمی‌ها وارد کردستان شد. بعدها با تشکیل تیپ ۲۷ به جنوب آمد. برادر دیگرم هم وارد جنگ و تیپ سیدالشهدا (ع) شد. دیگر مگر حرفی هم باقی می‌ماند. اگر نمی‌خواست یا ناراحت بود که همه فرزندان به همراه پدرشان در جنگ و جبهه نبودند. کار ما به جایی رسید که در والفجر مقدماتی جای خودم را با پدر تعویض کردم! به هر حال خوشحالم که این عاقبت بخیری ماند برای حاج خانم (مادرمان) و پدرمان. هیچ‌گاه ندیدم حاج‌آقا یا حاج‌خانم برای رفتن به جنگ و جبهه ما را منصرف کنند. به نظرم هرکس در مسیر امام و انقلاب رفت و قرار گرفت عاقبت بخیر شد و هرکس نیامد از قافله جا ماند.

از علیرضا خاطره گفتید. از شهید سیدحسین صادقی هم خاطره‌ای بگویید.

من این مطالب را از قول حسن روستایی از بچه‌های گردان ۶ سپاه پاسداران نقل می‌کنم. می‌گوید در والفجر ۱ بر سر میدان مین ایستاده بودیم. حسین می‌گفت این میدان‌ها بسیار حساس هستند ما اگر همینطوری نیروها را وارد میدان مین کنیم، در میدان‌هایی که هنوز معبر زده نشده است، نیروها کشته می‌شوند و تلفاتمان بالا می‌رود. باور ندارید نگاه کنید، چند سنگ برداشت، شروع کرد به سنگ انداختن در میدان مین. چند انفجار ایجاد شد. در حین انجام کار بودیم که حاج‌همت آمد. حسین گفت برویم که حاجی الان عصبانی می‌شود. منظور اینکه با مین‌ها به صورت نقل و نبات برخورد می‌کرد. چرا؟ چون عاشق بودند.

چون آنقدر به کار خبره بودند که بلد بودند. چون نمی‌خواست با اینکه شهادت آرزوست کسی بدون دلیل موجه کشته و حتی زخمی شود. با اینکه مرگ برای اینها حل شده بود. علیرضا می‌گفت در شناسایی، بدون اسلحه رسیدیم به کمین عراقی‌ها. رفتم چند تا سنگ برداشتم تا اگر برگشتند حداقل با سنگ بزنمشان که ناگهان توپخانه آتش ریخت. می‌خواهم بگویم آنقدر قدرت توکل و ایمان در این بچه‌ها بالا بود که قبل از شهادت، شهید شده بودند.

شهید سید حسین صادقی و شهید سید علیرضا صادقی منطقه چنانه قبل از والفجر مقدماتی

جدول

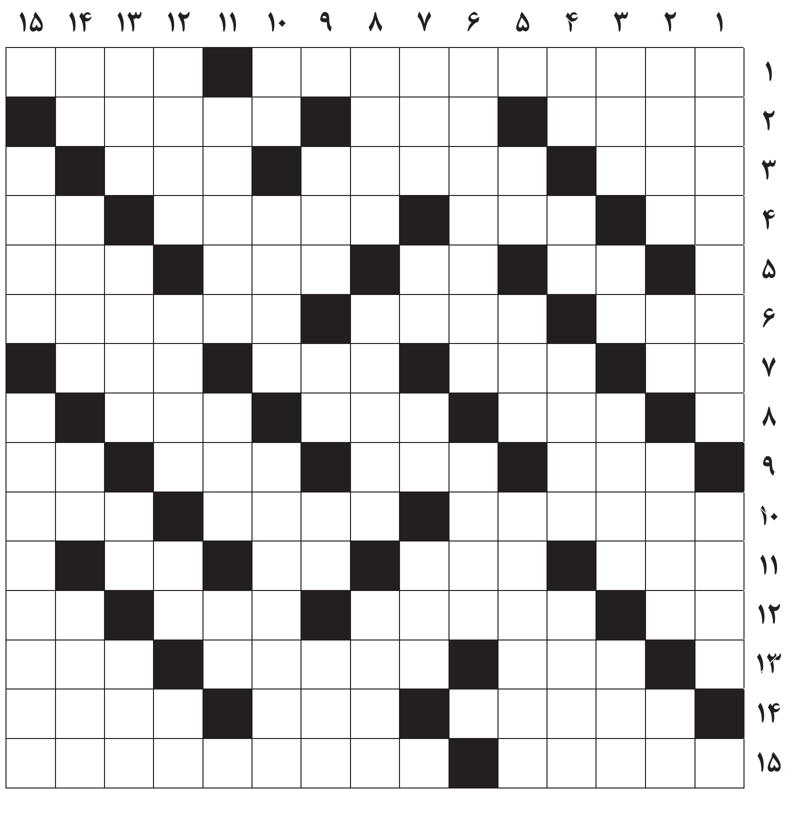

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۲۳۱

از راست به چپ

■ ۱-عصر حجر قدیم-روزی‌دهنده و از نام‌های خدا ■ ۲-دست نوازشگر پدر بر سرش نیست-مهاجم اسپانیایی چلسی-شهری در شمال عراق ■ ۳-پول خارجی-نام دوازده‌تن از فراعنه مصر-از ماه‌های فصل پاییز ■ ۴-مادر لر-معدن-کاخ روسای جمهور فرانسه-از حروف شرط ■ ۵-فلز رسانا-یار شیرازی-زدن بی‌جای آن تولید آلودگی است-نظرات انتخاباتی ■ ۶-شهر باران-سرماخوردگی-عصبی که از کمر تا کف پا امتداد دارد ■ ۷-قورباغه-خاطر و ذهن-جنین به وسیله آن تغذیه می‌کند-پرداخت آن باعث تضمین روزی انسان شده و گناهان انسان هم پاک می‌شود ■ ۸-خوردن این میوه باعث تقویت حافظه می‌شود-شهر آرامگاه حضرت آدم-لوله غذا ■ ۹-یک آذری-سائل-ثامن‌الائمه-حرف توفیر ■ ۱۰-منشأ اغلب چاقی‌هاست-فریاد بلند-نوشداروی تمام دردهاست ■ ۱۱-میدانی در تهران-از صنایع دستی کرمان-دور دهان-ناچیز ■ ۱۲-ویتامین جدولی-قوت‌دادن و یاری کردن-از هر دو سو از سوره‌های قرآن است-واحد وزن سنتی ایرانیان ■ ۱۳-بندگاه میان ساعد و بازو-رودی در استان فارس-گهواره ■ ۱۴-چاره و علاج-در بازی می‌گیرند-تجارت ■ ۱۵-شهر مازنی-منبع غنی کلسیم، منیزیم و سدیم است و در تقویت حافظه مفید است

از بالا به پایین

■ ۱-به علت تحریک ماهیچه‌ها واستخوان‌ها سبب افزایش قدرت عضلانی واستخوانی می شود-دنباله فشنگ ■ ۲-آتش ایرانیان باستان-گاهی نماز را باطل می‌کند-جوان-عدد یک رقمی ■ ۳-خرد و کوچک-همراه کارتونی پت-نام گلی است-کمانگیر معروف ■ ۴-دریا-ذات و شخص-پول واحد اروپایی-نوعی پارچه نفیس ■ ۵-علامت مفعول-محصول استراتژیک کشورمان-چاشنی فسنجان ■ ۶-خلبان-جهان ■ ۷-نقره-قدم یکپا-چوب خوشبو-چهارشاخ خرمن بر بادده ■ ۸-سازمان هوا و فضای آمریکا-عدد دورقمی-آقای گل فوتبال جهان ■ ۹-مقابل ایجاب در منطق-خاموش فرنگی-خودروی کاروان-شیشه آزمایشگاه ■ ۱۰-تصدیق آلمانی-پیامبر زیباروی-بازیگر فیلم گلادیاتور ■ ۱۱-نوعی انگور-زیان‌رساننده-تکرار حرف آخر ■ ۱۲-تبعیدگاه ابوذر-نوعی خاک رس-بز کوهی-عدد تقویمی ■ ۱۳-صدای نازک-سلاح خطرناک-عمو-دانه‌کش بی‌آزار ■ ۱۴-خاندان-نوعی روغن صنعتی-از نام‌های پیامبر در قرآن-منجی عالم بشریت ■ ۱۵-مرکز مرکز-کمک به آنان در معابر عمومی یک وظیفه انسانی و اسلامی است

جدول سودوکو

ارقام ۱تا۹ را طوری قرار دهید که
در هر ردیف، ستون و مربع‌های
کوچک سه در سه فقط یک بار
به کار روند.

				۲		۷	۶	
۹			۸	۳	۶			
۵								
				۸	۱		۲	
							۱	۳
	۳	۴						۹
			۶			۲		۴
	۶	۷				۳		
		۳	۹	۷				

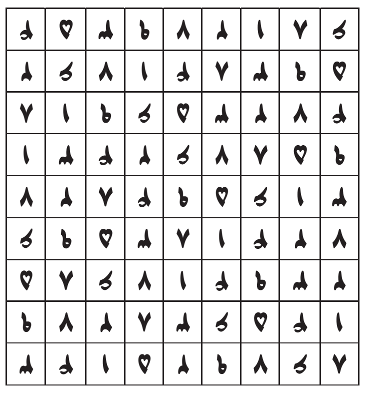

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۲۳۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	پ	ا	ر	ت	م	ا	ن	■	ص	ل	هـ	ر	ح	م
۲	س	ی	گ	ا	ر	■	ق	ن	د	■	ت	ر	ب	ی	ت
۳	ا	س	و	■	ج	و	■	گ	ر	م	■	م	ا	د	ر
۴	ی	ت	■	ا	م	ی	د	■	چ	ل	ف	■	ن	ر	■
۵	ش	■	ع	م	هـ	■	ع	ن	■	س	ا	م	ی	■	ک
۶	د	ر	س	ت	■	غ	ا	ر	ت	■	و	ا	■	ل	م
۷	و	ا	ل	■	ر	د	■	س	ر	م	■	ن	هـ	ا	ر
۸	گ	ش	■	ا	ب	ی	ک	■	ش	ا	ر	ژ	■	ت	ب
۹	ی	ک	ا	ن	■	ر	ا	ش	■	س	د	■	ت	ی	ن
۱۰	ت	و	■	ا	ا	■	پ	و	س	ت	■	ر	ا	ن	د
۱۱	ی	■	ا	ر	ی	ا	■	م	ی	■	ا	و	ر	■	ا
۱۲	■	ک	ف	■	ا	هـ	ن	■	م	هـ	د	ی	■	س	ی
۱۳	ا	ب	ر	ی	■	ر	ض	ا	■	د	ب	■	ر	چ	م
۱۴	ل	ا	و	ا	ن	■	چ	ر	ب	■	ا	م	ک	ا	ن
۱۵	ا	ب	غ	و	ر	هـ	■	ا	ک	ب	ر	ع	ب	د	ی